



كد خبر : 9852202



تاريخ انتشار : ۱۳۹۶/۱۱/۷ ۱۳:۲۱

تفسير سوره مجادله جلسه 6 (1396/11/07)

JW Player

دانلود فایل صوتی

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

{أَنَّ الَّذِينَ يُخَادُّونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ كُتِبُوا كَمَا كُتِبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ قَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ (۵) يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَ نَسُوهُ وَ اللَّهُ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۶) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَ لَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَ لَا أَذْنَى مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۷)}

سوره مبارکه «مجادله» که در مدینه نازل شد، مصدر به یک داستان فقهی است. در صدر این سوره مسائل کلامی را همراه با مسائل فقهی یاد کردند. فرمودند ذات اقدس الهی همان طوری که «بِکُلِّ شَيْءٍ سَمِيعٌ» است، بعضی از چیزها را می‌شنود، بعضی از چیزها را نمی‌شنود. {بِکُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ} [1] است، بعضی از چیزها را نگاه می‌کند، بعضی از چیزها را نگه نمی‌کند؛ یعنی همان طوری که در ادبیات محاوره ما، ما می‌گوییم فلان شخص به حرف ما گوش می‌دهد یا گوش نمی‌دهد؛ یا به ما نگاه می‌کند، یا به ما نگاه نمی‌کند؛ یعنی توجه خاص ندارد، خدای سبحان هم همین دو نگاه را دارد، یک نگاه عمومی است که {بِکُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ} است که در سوره مبارکه «یونس» فرمود هر کاری که می‌خواهید بکنید، همین که می‌خواهید وارد بشوید: {وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ}؛ [2] همین که می‌خواهید وارد بشوید در مشهد ما و محضر ما هستید. همین خدا درباره عده‌ای می‌فرماید: {لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ}، {لَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ}، خدا یک عده را نگاه نمی‌کند. همین معنا در ادبیات عرفی ما درباره خود ما هم صادق است می‌گوییم فلان کس نگاهی به ما نمی‌کند یا فلان کس حرف ما را گوش نمی‌دهد.

یک بیان نورانی از حضرت امیر(سلام الله علیه) است در نهج البلاغه، فرمود من مبتلا شدم به افرادی که اینها گوش دارند ولی نمی‌شنوند، چشم دارند ولی نمی‌بینند. اینکه گوش دارند و حرف مرا نمی‌شنوند یا چشم دارند و مرا نمی‌بینند؛ یعنی توجه نمی‌کنند. در خطبه 97 به افرادی که حرف‌های حضرت را اطاعت نمی‌کنند، فرمود: «أَيُّهَا الْقَوْمُ الشَّاهِدَةُ أَبْدَانُهُمُ الْغَائِبَةُ عَنْهُمْ عُقُولُهُمْ»؛ شما در این مجلس هستید ولی عقل شما اینجا با من نیست. «الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمُ الْمُتَبَتَّلَى بِهِمْ أَمْرَاؤُهُمْ صَاحِبُكُمْ يُطِيعُ اللَّهَ وَ أَنْتُمْ تَغْضُونَهُ وَ صَاحِبُ أَهْلِ الشَّامِ يَعْصِي اللَّهَ وَ هُمْ يُطِيعُونَهُ»؛ من مطیع خدا هستم و شما حرف مرا گوش نمی‌دهید. معاویه عصیان می‌کند حکم خدا را آنها حرفش را گوش می‌دهند. بعد فرمود: «لَوَدِدْتُ وَ اللَّهَ أَنَّ مُعَاوِيَةَ صَارَفَنِي بِكُمْ صَرْفَ الدِّينَارِ بِالذَّرْهِمِ فَأَخَذَ مِنِّي عَشْرَةَ مِنْكُمْ وَ أَغْطَانِي رَجُلًا مِنْهُمْ»؛ من حاضرم یک معامله صرافانه بکنم ده نفر از افرادی که تحت فرمان من هستند بدهم یک نفر از آنها را بگیرم، آنها حرف رهبرشان را گوش می‌دهند.

بعد فرمود: «يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ مُنِيتُ مِنْكُمْ بِثَلَاثٍ وَ اثْنَتَيْنِ»؛ من به سه امر، یک؛ و به دو امر، دو؛ مبتلا شدم به وسیله شما. «ضُمَّ دَوُو أَصْمَاعٍ»؛ گوش دارید همه حرف‌ها را می‌شنوید اما کَر هستید. «ضُمَّ دَوُو أَصْمَاعٍ وَ بَكُمْ دَوُو كَلَامٍ»؛ خیلی حرف می‌زنید؛ اما آن حرفی که باید بزنید نمی‌زنید. «وَ عُمِي دَوُو أَبْصَارٍ»؛ چشم دارید ولی آن‌که باید ببینید را نمی‌بینید. این ترجمه همان آیات قرآن کریم است که {ضُمَّ بَكُمْ عُمِي فَهُمْ لَا يَغْفُلُونَ}، {لَا يَرْجِعُونَ} یعنی از نظر آثار ظاهری درک می‌کنند، می‌شنوند می‌بینند، ولی ترتیب اثر نمی‌دهند. قرآن کریم در این بخش هم آیات فراوانی دارد که اینها آنچه را که باید بشنوند و درک بکنند درک می‌کنند، ولی ترتیب اثر نمی‌دهند. ملاحظه بفرمایید در سوره مبارکه «اعراف» از آیه 175 به بعد این قصه را دارد: {وَ ائْتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ}، بعد می‌فرماید مثل اینها {كَمَثَلِ الْكَلْبِ} است {إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا}، [3] بعد می‌فرماید جهنم برای اینها آماده است، چرا؟ چون {لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ}

بِهَا}،^[4] این {لَا يَفْقَهُونَ بِهَا}، یعنی نمی‌فهمند؟ اگر کسی نفهمد که حجت بر او تمام نیست! در بخش‌هایی از قرآن کریم فرمود: {لِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ}،^[5] آن کسی که متوجه نشد و نفهمید که حجت خدا بر او تمام نیست. یک نفهمیدن است که بد نیست ما هم مکلف نیستیم؛ نظیر اینکه فرمود: {وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ}،^[6] ما مکلف به فهمیدن صدای حیوانات و سنگ‌ها و آسمان و زمین نیستیم. فرمود شما متوجه نمی‌شوید. عده‌ای که ذات اقدس الهی به اینها عطا کرده است مثل داود، سلیمان (سلام الله علیهما) و دیگران که گفتند: {عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ}،^[7] می‌فهمند این پرنده‌ها چگونه ضجه می‌زنند، چگونه ناله می‌کنند، چگونه تسبیح می‌کنند. {يَا جِبَالُ أَوْبِي مَعَهُ}،^[8] تسبیح و رکوع و سجود و شرکت کوه‌ها و سلسله جبال را داود (سلام الله علیه) می‌فهمد. ما مأمور نیستیم، مذموم هم نیستیم. این یک سلسله «لا تفقهون» است؛ اما یک سلسله حرف‌های عادی است که فرمود: «أَمَرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ»، اینها که معارف عقلی را برای مردم تعیین نمی‌کردند. همین احکام ظاهری را می‌گفتند. اگر خواصی پیدا می‌شد، برای آنها اسرار عالم و مطالب دقیق را ذکر می‌کردند و گرنه فرمود ما اصلاً مأموریم که با مردم با زبان عادی حرف بزنیم: «أَمَرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ».^[9]

مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) این را از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) نقل می‌کند که «مَا كَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ الْعِبَادَ بِكُنْهِ عَقْلِهِ قَطُّ»؛^[10] فرمود در تمام مدت عمر، وجود مبارک پیغمبر به اندازه عقل خودش با هیچ کس حرف نزد. در شرح این حدیث مرحوم صدر المتألهین گفت اهل بیت مستثنا هستند با کنه عقل خودش با اینها سخن می‌گفت اینها می‌فهمیدند. بعدها مرحوم مجلسی اول بعد از او مرحوم مجلسی دوم اینها آمدند اهل بیت را استثنا کردند که «مَا كَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ الْعِبَادَ بِكُنْهِ عَقْلِهِ قَطُّ». با مردم به زبان عادی حرف می‌زدند. اینکه می‌فرماید در این آیه 179 سوره مبارکه «اعراف»: {لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا} یعنی اینها مطالب عرشی و {ذَنَا فَتَدَلَّى}؛^[11] و اینها را می‌گفتند و مردم نمی‌فهمیدند؟ یا همین حلال و حرام را می‌گفتند و اینها نمی‌فهمیدند؟ یعنی نمی‌خواستند که بفهمند! اگر نمی‌فهمیدند که حجت بر اینها تمام نبود. {وَ لَهُمْ أَغْصِنُ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا}؛ چشم دارند ولی نمی‌بینند. چه چیزی را نمی‌بینند؟ آن مراکز صحیح را نمی‌بینند مراکز فساد را می‌بینند. {وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أَوَّلِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أَوَّلِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ}؛ بعد فرمود این کار را انجام بدهید، {وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى}؛^[12] آیات بعدی هم درباره مذمت اینهاست. اینکه وجود مبارک حضرت امیر فرمود من مبتلا شدم به افرادی که حرف‌های مرا خوب می‌فهمند؛ اما گر هستند، نمی‌شنوند، جوابی برای گفتن ندارند؛ این معنایش این است که اینها می‌فهمند و عمل نمی‌کنند. آنهایی هم که در سوره مبارکه «هود» آیه 91 گفتند: {يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ}؛^[13] خیلی از حرف‌هایت را ما نمی‌فهمیم، مگر آن معارف بلند عقلی را حضرت شعیب برای آنها گفت؟ می‌گفت دزدی نکنید، همین! قسمت مهم مشکلات قوم هود، همین بود که می‌گفتند کم‌فروشی نکنید! چند جایی قرآن کریم وقتی قصه حضرت شعیب را نقل می‌کند، فرمود: {وَ إِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ

ما لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَ لَا تَنْفُضُوا الْمِكْيَالَ وَ الْمِيزَانَ» [14] همین! قسمت مهم فرمایشات شعیب این بود که کمفروشی ممنوع، گرانفروشی ممنوع، بانک ربوی ممنوع، اینها گوش نمی‌دادند. اینها که می‌گفتند: {مَا نَقَّهَ} حالا این مگر برهان صدیقین [15] نقل می‌کرد؟ حرف فیلسوف را نقل می‌کرد؟ همین‌ها را نقل می‌کرد. دزدی نکنید، مال مردم را نخورید، گرانفروشی نکنید، احتکار نکنید، اختلاس نکنید، رومیزی و زیرمیزی نگیرید، همین‌ها! آنها می‌گفتند ما نمی‌فهمیم که چه می‌گوی!

غرض این است که انبیا نیامدند برای توده مردم آن معارف عرشی را بیان کنند. آن‌که جامعه را اصلاح می‌کند همین است. جامعه‌ای که بر مدار عقل و عدل حرکت کند، نه بیراهه برود و نه راه کسی را ببندد جامعه سعادت‌مندی است. حالا شما می‌خواهید حرف‌های بوعلی و فارابی و اینها را بگویید، اینها که از کسی توقع ندارند، انبیا هم نیامدند این حرف‌های را برای همه مردم بگویند. ذیل همین {ن وَ الْقَلَمُ} [16] که قبلاً هم به عرض شما رسید در تفسیر روایی آمده، [17] خدمت حضرت میرسیدند عرض می‌کردند این {ن وَ الْقَلَمُ} چیست؟ می‌فرمود که {ن}، نهر است وقتی که {ن وَ الْقَلَمُ} را بخواهد معنا کند، به خواص اصحاب می‌گوید نهر است. به افراد عادی می‌گوید قلم، قلم است؛ نون مرکب است اینهاست! این طور نیست که همه اسرار را برای مردم بخواهند بگویند تا بگویند ما نمی‌فهمیم که چه می‌گوی! فرمایشات مهم حضرت شعیب همین بود؛ گرانفروشی نکنید، کمفروشی نکنید، مال مردم را نگیرید «یا قوم، یا قوم، یا قوم» همه همین بود. آنها می‌گفتند: {أَصْلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرَكَ مَا يَغْبُذُ آبَاؤُنَا}، [18] فرمود: «یا قوم» این حرف‌ها سعادت دنیا و آخرت شماست. شما می‌خواهید دنیایان آرام باشد امنیت داشته باشید امانت داشته باشید، راهش همین است. اینها می‌گفتند ما نمی‌فهمیم که شما چه می‌گویید! این داشت شبهه ابن کمونه [19] را می‌گفت؟ حرف‌های برهان صدیقین را می‌گفت؟ استصحاب تعلیقی و تنجیزی را می‌گفت؟ نه همین را می‌گفت که مال مردم را رعایت کنید و اینها می‌گفتند ما نمی‌فهمیم!

در بخش‌های دیگر هم همین طور است؛ در سوره مبارکه «انفال» که ذات اقدس الهی می‌فرماید: {إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ} کذا، درباره همین‌هایی است که {وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ}؛ [20] اینها می‌گویند ما نشنیدیم، چه چیزی را نشنیدیم؟ اگر - معاذالله - حجت بر اینها تمام نشود که خدا تهدید به جهنم نمی‌کند. هیچ دیوانه‌ای جهنم نمی‌رود، الآن خیلی از کفار هستند که در دورترین منطقه چین، یا ژاپن یا شوروی سابق، اینها هستند کفار مستضعفان اینها که جهنم نمی‌روند. البته بهشت رفتن اینها فیض الهی اینها {مُزَجَّوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ} [21] هستند. بعضی از دوستان ما می‌گفتند اول انقلاب ما سفری به چین کردیم، منطقه‌ای از روستاهای دوردست چین اینها مسلمان بودند، چون اول انقلاب بود و نام مبارک امام شرق و غرب عالم را گرفته، اهالی آن روستا فهمیدند که ما از طرف امام آمدیم زن و بچه اینها آمدند، تنها اثر دینی آنها همین «لا اله الا الله» بود اصلاً نماز را نشنیدند که چیست! سالیانی است که کمونیست آن‌جا حاکم است. قرآن که ممنوع است، روایات ممنوع است، اهل بیت ممنوع است، پیغمبر ممنوع است فقط همین که ما را دیدند، می‌گفتند: «لا اله الا الله، لا اله الا

الله». غیر از «لا اله الا الله» را نشنیدند اصلاً، این گونه از کفار مستضعف را که خدا جهنم نمی‌برد، دسترسی ندارند اینها.

خدا مرحوم آیت الله ملکوتی را غریق رحمت کند! خدا آیت الله مروّج را رحمت کند! امام جمعه اردبیل بود و آن امام جمعه تبریز. اوّل انقلاب هنوز شوروی فروپاشی نشده، شما آن وقت اگر نقشه جهان را می‌دیدید بخش وسیعی از آسیا و بخش وسیعی از اروپا برای اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی بود. یک قدری بود. یک صفحه قرآن را اگر در جایی پیدا می‌کردند مثل یک خروار هروئین بود، مرگ قطعی بود. وقتی انقلاب شد و به برکت خون شهدا نماز جمعه شد و این بزرگان نماز جمعه را به زبان آذری ایراد می‌کردند، از همان جا آمدند گفتند که آقای مروّج و آقای ملکوتی برای ما مثل کلینی و صدوق شدند دسترسی به کافی نداشتیم دسترسی به من لا یحضرنا داشتیم. وقتی که آقای ملکوتی سخنرانی می‌کرد می‌گفتیم ملکوتی این طور گفت، مروّج این گونه گفت، بعد از هفتاد سال! اینها شدند کلینی و صدوق برای آنها. اینها هم اصرار داشتند که حشر اینها با اولیای الهی که خطبه را به زبان آذری بخوانند زبان مشترک بخوانند که آنها هم بفهمند، این گونه از کفار را که خدا جهنم نمی‌برد.

بنابراین اینکه اصرار قرآن دارد اینها نمی‌شنوند؛ یعنی ترتیب اثر نمی‌دهند و گرنه شما حالا براهینی که وجود مبارک شعیب اقامه کرده باشد که بحث‌های دقیق حوزوی یا دانشگاهی باشد، نبود. همین طور «یا قوم، یا قوم، یا قوم» {لَا تَنْفُضُوا الْمِكْيَالَ وَ الْمِيزَانَ}؛ کم‌فروشی نکنید، گرانفروشی نکنید، احتکار نکنید، همین‌هاست. آنها می‌گفتند: {مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ}.

بنابراین اینکه در قرآن دارد اینها نمی‌شنوند؛ یعنی ترتیب اثر عملی نمی‌دهند و گرنه اینها می‌شنوند و کاملاً درک می‌کنند. البته بعدها فرمود: {حَتَّمُ اللَّهُ عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ}، [22] ما دیگر توفیق فهم آن مازاد را از اینها گرفتیم بعد حالا اینها بیایند معارف را بفهمند نیست، چون ما خیلی از این سفره‌ها را برای اینها پهن کردیم اینها پس زدند. بعد ما توفیق را از اینها گرفتیم. قبلاً هم ملاحظه فرمودید که ذات اقدس الهی اضلال کیفری دارد، یک؛ و اضلال کیفری هم امر وجودی نیست امر عدمی است، دو؛ فرمود: {يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ}، [23] {وَ مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ}، [24] هدایت پاداشی امر وجودی است؛ یعنی شرح صدر می‌دهد، توفیق می‌دهد، داشتن شاگرد خوب، استاد خوب، رفیق خوب، امکانات خوب، پدر خوب، مادر خوب، هم‌بحث خوب، هم‌درس خوب، همه اینها توفیقات الهی است. کسی را که خدا بخواهد بپروراند، یک هم‌حجره خوبی، یک هم‌بحث خوبی، یک دوست خوبی به او نصیب می‌کند تا کم‌کم کم‌کم بالا بیاید. داشتن استاد خوب، شاگرد خوب، هم‌حجره خوب، از بهترین توفیقاتی است که خدا می‌خواهد کسی را بپروراند. اینها برای آنهاست. گرایش قلبی که او میلش به این سمت باشد، این {يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ} و اگر – خدای ناکرده – کسی بیراهه رفت، چند بار ذات اقدس الهی فیض را در اختیارش می‌گذارد اگر او پس زد، از این به بعد {يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ}. این {يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ} که اضلال کیفری است، اضلال ابتدایی نیست، چون {هُدًى لِلنَّاسِ} [25] است، {شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ}، [26] هیچ کس را خدا گمراه نمی‌کند. اما اگر کسی عالماً عامداً چندین بار فیض الهی را پس زد، از این به بعد

{يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ}. این {يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ} یعنی چه؟ یعنی کسی را گمراه می‌کند؟ این اضلال کیفری امر وجودی نیست امر عدمی است؛ یعنی آن فضل و فیضی را که قبلاً به او می‌دادیم حالا گرفتیم. این آغاز سوره مبارکه «فاطر» از امّات این مسائل است، فرمود: {مَا يُمْسِكُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ}؛ فرمود دري را که خدا از رحمت باز بکند، هیچ کسی نمی‌تواند ببندد. دري را که رحمت باز نکند، نه در عذاب را باز کند، {وَمَا يُمْسِكُ}؛ ندهد، این ندادن امر وجودی نیست؛ نه چیزی به عنوان ضلالت می‌دهد، آن فیض را می‌گیرد، آن شخص را به حال خود رها می‌کند، او می‌افتد. این است که وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) بارها عرض می‌کرد: {وَلَا تَكُنِّي إِلَيَّ نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا}، [27] همین است. همه ما در حدّ آن کودک نوزاد هستیم، یک لحظه او را رها کنند می‌افتد. یک لحظه ما را به حالمان رها کنند می‌بینید که یک حرف بد از زبان ما در می‌آید، بعد ده‌ها بار باید عذرخواهی بکنیم، {وَلَا تَكُنِّي إِلَيَّ نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا}، فرمود ما اگر چندین بار در رحمت را باز بکنیم این بی‌اعتنایی بکند او را به حال خودش رها می‌کنیم، {وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ}؛ ما چیزی به نام ضلالت نمی‌دهیم، رحمت خود را به او نمی‌دهیم.

بنابراین این بخش‌هایی هم که ذات اقدس الهی درباره آنها فرمود، اینها عمداً می‌فهمیدند و اگر کسی عالماً عامداً به حرف‌های خدا اعتنایی نکند، از آن به بعد یک توفیق فهم را می‌گیرد این را به حال خودش رها می‌کند. این بخش مربوط به آن مسئله دو قسم سمع داشتن، دو قسم بصر داشتن، دو قسم کلام داشتن و مانند آن.

اما درباره این بخش‌های میانی سوره مبارکه «مجادله» که فرمود: {مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ}، در سوره مبارکه «کهف» این تقریباً خیلی مبسوط هم بحث شد که فرق است بین سوره مبارکه «کهف» با سوره مبارکه «مجادله». در سوره «کهف» فرمود سگ اصحاب کهف با آنها بود، آیه 22 سوره مبارکه «کهف» این بود: {سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ}، گفتند اصحاب کهف سه نفر بودند چهارمی آنها سگشان بود. {يَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَ يَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَ ثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ}، که برخی خیال می‌کردند - معاذالله - جریان سوره «کهف» با سوره «مجادله» یکی است؛ یعنی وقتی که ناجنس را با جنس می‌خواهند بشمرند، این ناجنس در ردیف آنها قرار نمی‌گیرد. اگر سه نفرند سگ، چهارمی سه نفر است، نه چهارمی چهار نفر. این درست است، چون ناجنس است. اما همان وقت بحث شد که سوره مبارکه «مجادله» حرف جهانی می‌زند؛ اما در سوره مبارکه «مجادله» فرمود هر چیزی در عالم باشد شما بخواهید جماد را بشمارید، نبات را بشمارید، حیوان را بشمارید، انسان را بشمارید، ملک را بشمارید، فلک را بشمارید، بهشت را بشمارید، جهنم را بشمارید، هر چه را بشمارید اگر سه تا هستند خدا چهارمی سه‌تاست. این فرق جامع است خدا اصلاً معادل ندارد. چه چیزی را می‌خواهید بشمارید؟ آنکه معادل دارد که این طوری حساب کرده، فرمود این کفر است: {لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ}. [28] آنها خیال کردند که ذات اقدس الهی نظیر «أب» و «إِبْن» می‌شود، فرمود آن کفر است. در سوره «مجادله» فرمود: {مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى} مطلقاً، این نکره در سیاق نفی است؛ از آسمان و زمین، از زمین و آسمان،

هر چه را بخوای بشماري، خدا با آنهاست، ولي تحت عدد در نمی‌آید. اما سگ‌ها را بخواید بشمري، اگر پنج تا سگ هستند این ششمي، سادس سته است، اگر سه تا سگ هستند این چهارمي اربعه است، نه رابع ثلاثه. این فرق جوهری سوره مبارکه «کَهِف» که به صورت مبسوط بحث شد با سوره مبارکه «مجادله» است.

پرسش: اطلاق عدد بر خداوند مجازی است؟

پاسخ: عدد ندارد فرمود: «وَاحِدٌ لَا يَعْدَدُ»، [29]

پرسش: این الفاظ که می‌گوییم {هُوَ رَابِعُهُمْ} که برای اعداد است.

پاسخ: بله، {هُوَ مَعَهُمْ}، ولي این رابع که هست این خامس که هست، «وَاحِدٌ لَا يَعْدَدُ»، «رابعٌ لا بعدد»، «خامسٌ لا بعدد»، «سادسٌ لا بعدد». این از کلمات نورانی اهل بیت است، مکرر در مکرر در همین نهج البلاغه است که «وَاحِدٌ لَا يَعْدَدُ». این اولی و دومی و سومی عددی نیست. ببینید این حرف‌ها جایش در مجلس و عمومی و اینها نیست کتاب عرفانی به دست ما نرسیده از محی الدین یا دیگری، الا اینکه همه آنها گفتند تعلیم این علم برای غیر اوحیدی محرم است. محرم یعنی محرم! آدم یک جا می‌رود بعد پایش می‌لغزد، یک ایمان قوی می‌خواهد که بفهمد که حق چیست. ببینید قدری آدم جلوتر می‌رود دستش باز نیست. ما می‌گوییم خدا واحد است و «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورَ نَبِيَّنَا» [30] است، اهل بیت‌اند و اینها. یک واحد اگر بخواید ثانی پیدا کند که جمعاً بشود اثنین، واحدی شبیه او کنار او قرار می‌گیرد، این واحد بعلاوه این ثانی می‌شود اثنان. اما وقتی ذات اقدس الهی بخواید ثانی و ثالث و رابع بکند نه اینکه یکی مثل خودش خلق می‌کند او بشود ثانی، دو تا مثل خودش خلق میکند بشود ثالث! یک بار جلوه می‌کند می‌شود صادر اول. دو بار در آینه ظهور می‌کند می‌شود صادر ثانی. ببینید ما اگر بخواهیم بگوییم واحد داریم ثانی داریم و ثالث داریم یعنی چه؟ یعنی یک دانه داریم، یک دانه گردو داریم، یک گردوی دیگری می‌آوریم می‌شود دو تا. یک گردوی دیگری می‌آوریم می‌شود سه تا، اینها شبیه هم‌اند، می‌شود سه تا. اما این گردو نیست این واحد نیست، این ارض نیست، این سما نیست؛ این خودش واحد است «لا شيء غيره». یک بار در آینه جلوه می‌کند عکسی نشان می‌دهد می‌شود پیغمبر. بار دیگر جلوه‌ای می‌کند، می‌شود علی و اولاد علی. این علی و اولاد علی که دومی و سومی و چهارمی و پنجمی هستند، چهارمی و پنجمی او نیستند. شما وقتی در این ایوان آینه حضرت می‌روید می‌ایستید حداقل صد نفر را می‌بینید، اینها صد نفر نیستند صد تا عکس‌اند که یک نفر را نشان می‌دهند. شما وقتی بخواید بررسی کنید می‌بینید که «وَاحِدٌ لا شريك له». اینکه در ایوان آینه ایستادید چند نفر است؟ «وَاحِدٌ لا شريك له». اینها چه کسانی هستند؟

این همه عکس می و نقش نگارین که نمود *** یک فروغ رخ ساقیست که در جام افتاد [31]

اینها عکس‌های او هستند. دیگر «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورَ نَبِيَّنَا» نه این گونه است که الله یکی بود، - معاذ الله - پیغمبر آمد کنار الله، شده دو نفر؛ حضرت امیر آمد شده سه نفر! نیست یعنی نیست! شما هر

چه بخواهید بشمارید بیش از یک نفر نیست. شما الآن در ایوان آینه که می‌ایستید هرچه بخواهید بشمارید بیش از یک نفر نیست.

مرحوم صدوق، خدا حشرش را با انبیا و اولیا کند! اینکه به دعای وجود مبارک ولی عصر به دنیا آمده، بارها به عرض شما رسید به برکت حضرت عبدالعظیم (سلام الله علیه) بسیاری از افراد سعی می‌کردند مرده‌هایشان را بیاورند در کنار قبر حضرت عبدالعظیم. ابن بابویه را هم که از بزرگان بود آن‌جا نزدیک حضرت دفن کردند. مرحوم آقا علی حکیم در همین رساله *سبیل الرشاد فی علم المعاد* که یک رساله مختصری است در علم معاد، ایشان در اوایل رساله این فرمایش را دارند مرحوم آقا علی حکیم ذنوزی برای دویست سال قبل است. گفت یک باران فراوانی آمد و تندباد آمد و بسیاری از قبور ری فرو ریخت و مردم که می‌رفتند زیارت بکنند می‌دیدند جمجمه‌های سر و استخوان‌ها و اینها کم و بیش پیدا است یک طرف نگاه کردند دیدند یک پارچه سفیدی هست. بررسی کردند دیدند کفن سالمی است، قدری جلوتر رفتند دیدند بدن سالمی است. اینها نمی‌دانستند او کیست! از محققان و کارشناسان آن منطقه بررسی کردند معلوم شد که قبر مرحوم ابن بابویه صاحب *من لا یحضره الفقیه* است آن وقت مردم تهران دسته دسته به زیارت این بزرگوار آمدند. مرحوم آقا علی می‌گوید که من آن روزی که می‌خواستم بروم دیدم که صف بود من صبر کردم که جمعیت قدری کمتر بشود بعد از تقریباً بیست روز خودم مشرف شدم به زیارت. بین من و او هشتصد سال فاصله است، چون آقا علی دویست سال قبل مُرد و مرحوم ابن بابویه هم هزار سال قبل، گفت بین من و ایشان هشتصد سال فاصله است بدن تازه است، کفن تازه است. این ابن بابویه با این قداست که عمری را در راه دین گذراند، چندین کتاب نوشت که همه این کتاب‌ها کتاب قیم است. این توحید صدوق از قیم‌ترین کتاب‌های مرحوم ابن بابویه است. ایشان در بحث عرفان که خدا را می‌شود مشاهده کرد، دارد: «و الروایات التي روي و الاخبار التي رويت في رؤية الله سبحانه و تعالی کلها عندي صحيحة» [32] همان راهی که حضرت امیر رفت که «مَا كُنْتُ أَغْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ» [33] این روایت را از ابی بصیر هم نقل می‌کند. ابی بصیر کور یعنی کور! مثل زراره و حمران و اینها نبود، یک صحابی کور بود. ابی بصیر کور از امام صادق (سلام الله علیه) سؤال می‌کند که آیا خدا را در قیامت می‌شود دید؟ فرمود بله. بعد از چند لحظه فرمود مگر الآن نمی‌بینی خدا را؟ به ابی بصیر کور می‌گوید. این به عنایت خود امام صادق است. عرض کرد بله می‌بینیم. عرض کرد من اجازه دارم این روایت را نقل کنم! فرمود نه، تو برای چه کسی می‌خواهی نقل کنی؟ - خدای ناکرده - اینها خیال می‌کنند که با چشم می‌شود دید! خدا را با چشم نه در خواب، نه در بیداری، نه در دنیا، نه در برزخ نه در آخرت نمی‌شود دید، آن محال است. فرمود تو این را برای چه کسی می‌خواهی نقل کنی؟ اینها را مرحوم صدوق در همین توحید خود نقل می‌کند. [34] بعد در پایانش می‌گوید: «و الاخبار التي رويت في الرؤية الله سبحانه و تعالی کلها عندي صحيحة»، ولی من می‌ترسم نقل بکنم. من کتاب عرفانی ندیدم که این را مثل *رسائل* و *مکاسب* فقه و اصول آزاد هستی درس بگویی! تا یک ایمان قوی و فهم قوی و درک سالم نباشد، این کتاب تدریسش ممنوع است. این مشکل فراوانی دارد حالا ببینید تا آن‌جا که انسان بخواهد برود پا بلغزد می‌رویم از آن طرف برمی‌گردیم. مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در همین کتاب توحید صفحه 434

وقتي که امام زمان يعني امام رضا؛ آن روز امام زمان حضرت بود، یک جايي تشریف داشته باشد مرکز علم مي‌شود. اين عمران صابی به حضرت عرض کرد که «الا تخبرني يا سيدي أ هو في الخلق أو الخلق فيه»؛ خدا در مردم است يا مردم در خدا هستند؟ ما مي‌خواهيم او را بشناسيم چگونه بشناسيم؟ او در ما هست يا نيست؟ «قَالَ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَام جَلَّ يَا عِمْرَانُ عَنْ ذَلِكَ» اينها که نقیض هم نيستند که بگوئيم ارتفاعشان محال است «لَيْسَ هُوَ فِي الْخَلْقِ وَ لَا الْخَلْقُ فِيهِ» نه خدا در خلق است نه خلق در خدا. «تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ» مي‌خواهي بفهمي؟ «سَأَعْلَمُكَ مَا تَعْرِفُهُ بِهِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»؛ اين را اول مقدمه بيانش امام هشتم فرمود. فرمود شما در برابر آينه که مي‌ايستيد خودت را مي‌بينی و آينه هم تو را نشان مي‌دهد، آيت توست، عرض کرد بله! فرمود: «أُخْبِرْنِي عَنِ الْمِرْآةِ أَنْتَ فِيهَا أَمْ هِيَ فِيكَ»؟ او به هر حال تو را نشان مي‌دهد. اگر تو نباشي اين صورتي نيست. اما تو در آينه هستي؟ نه. آينه در شماست؟ نه، منظور از آينه اين صورت است. وقتي بازار آينه‌فروشي مطرح است اينکه خريد و فروش مي‌شود، اين شیشه‌اي که پشتش جيوه است و قطر دارد و قاب دارد براي خريد و فروش اين را مي‌گویند مرآت که اسم آلت است و به وسيله اين صورت ديده مي‌شود، آلتِ ديدن صورت است. اما وقتي در عرفان به آن مي‌گویند مرآت، به آن صورت مي‌گویند مرآت که آن وسيله ديدن صاحب صورت است. فرمود اين صورتي که شما را نشان مي‌دهد شما در آينه هستيد يا آينه در شماست؟ عرض کرد من در آينه هستم نه آينه در من. «أَنْتَ فِيهَا أَمْ هِيَ فِيكَ» عرض کردم نه من در آينه هستم نه او در من است. «فَإِنْ كَانَ لَيْسَ وَاحِدٌ مِنْكُمَا فِي صَاحِبِهِ فَبِأَيِّ شَيْءٍ اسْتَدْلَلْتَ بِهَا عَلَى نَفْسِكَ»؛ شما خودت را مي‌بينی، مي‌خواهي سر و صورت را اصلاح کنی، خودت را ببینی، با ديدن اين صورت، خودت را مي‌بينی و استدلال مي‌کنی و اصلاح مي‌کنی. اين داخل که خبري نيست. هيچ يعني هيچ! هيچ چيزي در آينه نيست. اين نور مي‌خورد به سطح آينه، برمي‌گردد به اين شخص، ما اين شخص را در زاويه عطف مي‌بينيم به نحو سالبه کليه، هيچ چيزي در آينه نيست. اين است که حرف سعدي درآمده:

ره عقل جز پيچ بر پيچ نيست *** بر عارفان جز خدا هيچ نيست

توان گفتن اين با حقايق‌شناس *** ولي خرده گيرند اهل قياس

پس اين آسمان و زمين کيستند *** بني‌آدم و ديو و دد کيستند

آن وقت مي‌گويد:

عظيم است پيش تو دريا به موج *** بلندست خورشيد تابان به اوج

همه هر چه هستند از آن کمترند *** که با هستيش نام هستي برند

چه سلطان عزت الم برگشود *** جهان سر به جيب عدم در گشود^[35]

در نفخه صور که خدای عزيز ظهور کرد کجا مي‌روند اينها؟ الآن هم چه هستند؟ حالا مي‌بينيد که کم‌کم دارد پا مي‌لغزد! ناچار آدم بايد خودش را جمع و جور بکند. حضرت فرمود: «هَلْ تَرَى مِنْ ذَلِكَ الضُّوءِ فِي

الْمِرَاةَ أَكْثَرَ مِمَّا تَرَاهُ فِي عَيْنِكَ قَالَ نَعَمْ» من نور بیشتری می بینم. حضرت فرمود به من نشان بده که چه چیزی را می بینی؟ «فَأَرِنَاهُ فَلَمْ يُجِزْ جَوَابًا» «أَحَارٌ، يُحِيرُ»؛ یعنی ردّ الجواب. این جوابی نداشت بدهد. فرمود تو به هر حال خودت را می بینی، هیچ یعنی هیچ! هیچ چیزی در آینه نیست. خلق خدا را نشان می دهند و چیزی نیستند. حالا این را می شود در حوزه درس گفت؟ چقدر روح قوی می خواهد، چقدر روح غنی می خواهد، چقدر روح خاضع می خواهد، چقدر روح مؤمن می خواهد که بفهمد که نمی فهمد و خضوع کند.

غرض این است که این بیانات نورانی ائمه (علیهم السلام) برای همه نیست. شما نگاه کنید در کتاب های فقهی خدا غریق رحمت کند فقها را این کار را کردند بعد از کتاب صلات، سه تا کتاب هست، یک کتاب القرآن است یک کتاب الذکر است یک کتاب الدعا. اینها را قدما در کتاب الصلاة که تمام می شد، این کار را می کردند. کم کم رسید به محقق و امثال محقق و وسائل که شرح روایی کتاب شریف شرایع است، همین کار را کرده؛ یعنی این جلد هفتم وسائل از همین باب دعا و اینها شروع می شود؛ یعنی نماز، نماز مسافر، نماز جماعت، نماز آیات، همه تمام شد. حالا که تمام شد، به دعا و قرآن و ذکر می پردازند. در کتاب ذکر، چند تا روایت است که «لا اله الا الله» گفتن، تکبیر گفتن مستحب است و روایات را ببینید همین جلد هفتم آدم صلوات بفرستد مستحب است، «لا اله الا الله» بگوید مستحب است، اینها را می گویند می گویند می گویند می گویند، تا برسند به افراد خاص. خودشان در دعا صریحاً می گویند: «الله اکبر من کلّ شيء». حالا در این باب 33، یعنی جلد هفت، صفحه 191 می بینید به خواص اصحاب رسیدند چه می گویند!

روایت اول این است که وجود مبارک امام صادق از صحابی سؤال می کند که «أَيُّ شَيْءٍ اللَّهُ أَكْبَرُ»، «الله اکبر» یعنی چه؟ آن شاگردش که جمیع بن عمیر است می گوید: «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ». حضرت فرمود: «وَكَانَ ثَمَّ شَيْءٌ فَيَكُونُ أَكْبَرَ مِنْهُ»؛ چیزی در عالم هست که خدا از او بزرگ تر است؟ «كَانَ ثَمَّ شَيْءٌ فَيَكُونُ أَكْبَرَ مِنْهُ» این جمیع عرض کرد که «فما هو؟»؟ پس الله اکبر یعنی چه؟ فرمود بگو: «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ». خدا را نمی شود وصف کرد.

روایت دوم که از این غنی تر و قوی تر و پر بارتر است این روایت دوم را هم باز مرحوم کلینی نقل می کند می گوید که کسی حضور وجود مبارک امام صادق عرض کرد «الله اکبر». حضرت فرمود: «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ»؛ خدا از چه چیزی بزرگ تر است؟ عرض کرد: «من کلّ شيء». «فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَدِّثْهُ»؛ تو خدا را محدود کردی، برای اینکه اشیايي در عالم هستند خدایی هم هست مرزبندی کردی، اگر در قبال خدا شیئی باشد خدا محدود است. اگر ما یک خط نامتناهی داشتیم در این مسیر دیگر خطی نیست. اگر یک سطح نامتناهی داشتیم در این مسیر دیگر سطحی نیست. اگر ما یک حجم نامتناهی در عالم داشتیم دیگر حجمی نیست، اگر یک موجود نامتناهی داشتیم اگر نامتناهی بود دیگر جا برای غیر نمی گذارد. فرمود تو خدا را محدود کردی، برای اینکه مرز خدا این است، مرز اشیايي دیگر این است، این از آنها بزرگ تر است. «حَدِّثْهُ». این همان خطبه نورانی حضرت امیر است خطبه اول که

«مَنْ حَدَّثَهُ فَقَدْ عَدَّه»، محدود می‌شود. اگر نامتناهی است که دیگر نمی‌شود تجزیه کرد، نمی‌شود گفت واحد به عدد است. «فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَدَّثْتَهُ فَقَالَ الرَّجُلُ كَيْفَ أَقُولُ»؛ پس چه بگویم؟ فرمود بگو: «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ»؛ نمی‌شود او را وصف کرد. این حرف‌ها مثل «لا تنقض» [36] نیست که بیايد در حوزه. این حرفی‌ها مختص اهل بیت است خاک می‌خورد، ولی در هر هزار نفر یک دو سه نفری باید پیدا بشوند. این طور است! این {مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى} شما تمام تفسیرهای شیعه و سنی را نگاه کنید؛ ببینید که از حق این آیه برآمدند یا نه؟ چه طور می‌شود که او اگر ثالث ثلاثه بشود می‌شود کفر؛ رابع ثلاثه باشد می‌شود توحید؟ آن هم «من شيء» نه نظیر کلب؛ کلب رابع ثلاثه است؛ اما سگ‌ها را که بخوای بشماري او رابع اربعه است. حیوانات را بشماري رابع اربعه است. اجسام را بشماري رابع اربعه است اشیا را بشماري رابع اربعه است. شما هیچ چیزی نمی‌توانی در عالم بشماري که چهار شيء باشد و خدا چهارمی چهارتا باشد، چهارمی سه نفر باشد. اصلاً به عدد در نمی‌آید. این است که جزء غرر آیاتی است که در مدینه نازل شده و به برکت اهل بیت باید روشن بشود.

«و الحمد لله رب العالمين»

[1]. سوره ملک، آیه 19.

[2]. سوره یونس، آیه 61.

[3]. سوره اعراف، آیات 175 و 176.

[4]. سوره اعراف، آیه 179.

[5]. سوره أنعام، آیه 149.

[6]. سوره إسرائ، آیه 44.

[7]. سوره نمل، آیه 16.

[8]. سوره سبأ، آیه 10.

[9]. الکافی (ط - الإسلامية)، ج 1، ص 23.

[10]. الکافی (ط - الإسلامية)، ج 1، ص 23.

[11]. سوره نجم، آیه 8.

[12]. سوره أعراف، آیات 179 و 180.

[13]. سوره هود، آیه 91.

[14]. سوره هود، آیه 84.

[15]. بُرهان صدیقین؛ از براهین اثبات وجود خدا است که در آن تلاش می‌کنند بدون استفاده از مقدمات حسی و تجربی و با بحث از حقیقت هستی، وجود خداوند را اثبات نمایند. گفته شده است در براهین دیگر از غیر حق پی به حق می‌برند، اما در این برهان چیزی جز حق، حدّ وسط برهان نیست. عنوان صدیقین را نخستین بار ابن سینا برای این برهان به کار برده است.

[16]. سوره قلم، آیه 1.

[17]. تفسیر نور الثقلین، ج 2، ص 518.

[18]. سوره هود، آیه 87.

[19]. ابن کمونه در توحید ذاتی شبهه نموده و می‌گوید: چرا ممکن نیست در جهان دو هویت و دو حقیقت مجهول الکنه وجود داشته باشد و هر دو بسیط و واجب الوجود و در تمام ذات از هم دیگر متمایز باشند و عنوان واجب الوجود از حاق ذات آنها انتزاع شود و بر آنها حمل شود؟

[20]. سوره انفال، آیه 23.

[21]. سوره توبه، آیه 106.

[22]. سوره بقره، آیه 7.

[23]. سوره نحل، آیه 93؛ سوره فاطر، آیه 8.

[24]. سوره بقره، آیه 26.

[25]. سوره انعام، آیه 185؛ سوره آل عمران، آیه 4؛ سوره انعام، آیه 91.

[26]. سوره بقره، آیه 185.

[27]. الکافی (ط - الإسلامية)، ج 2، ص 524.

[28]. سوره مائده، آیه 73.

[29]. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، نامه 185 .

[30]. رک: بحارالانوار، ج 15، ص 28؛ «فَأَوَّلُ مَا خَلَقَ نُورٌ حَبِيبُهُ مُحَمَّدٌ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) ... خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى نُورَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ)».

[31]. دیوان حافظ، غزلیات، غزل شماره 111.

[32] . توحيد شيخ صدوق، ص 119؛ «و الأخبار التي رويت في هذا المعني و أخرجها مشايخنا(رضي الله عنهم) في مصنفاتهم عندي صحيحة و انما تركت ايرادها في هذا الباب خشية أن يقرأها جاهل بمعانيها فيكذب بها فيكفر بالله عز و جل و هو لا يعلم».

[33]. الكافي (ط _ الإسلامية)، ج1، ص98.

[34]. التوحيد (للصدوق)، ص117.

[35]. بوستان سعدی، باب سوم.

[36]. وسائل الشيعة، ج1، ص245؛ «لَا تَنْقُضُ الْيَقِينَ أَبَدًا بِالشُّكِّ وَ إِنَّمَا تَنْقُضُهُ بِيَقِينٍ آخَرٍ».

برچسب